

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی – مونشن

۰۷ سپتمبر ۲۰۱۲

دعوا در "طویلۀ اورژانس"

به مانند تمام آدم های معلول و متقاعد همسن و سال خودم، طبق معمول و عادت همیشه، وقتی چای صبح را خوردم به طرف اتاق خواب ما که دریکی از گوشه های آن، کمپیوتر گرد و خاک گرفته ام قرار دارد رفته و آن را روشن نمودم، تا باز هم روز دیگری را در دنیای واقعی غربت، در جهان مجازی انترنیت با دوستان، آشنایان و هموطنانم آغاز نمایم. از آن که جائی باز هم به مانند همیشه، در یک دست گیلان نیمه پر چای را داشتم و در دست دیگر، ترموز را انتقال می دادم، شنیدم که سرقومندان اعلی باز هم به مانند همیشه، با صدای نجوا مانندی که می خواست من هم بشنوم، گفت:

"خدا خیر بته، امر صاحب جدید، که مأمورش یک دقیقه دیر نمیکنه".

این کنایه را آنقدر شنیده ام که اگر یک روز نشنوم، لحظه ای صبر می کنم تا نخست آن را شنیده بعداً دنبال کارم به راه بیفتم. منظور خانم صاحب از "امر صاحب جدید" کمپیوتر و انترنیت است، "مأمور" وظیفه شناس معلومدار است که کسی به غیر از من بوده نمی تواند.

آخر این کار دلیل دارد، بچه ها که اکنون همه بزرگ شده و کوچکترین آنها بالای ۱۸ سال عمر دارد، هریک به راسته خود صبح زود از خواب برخاسته، بعد از استحمام و خوردن چای صبح با همان سروصدا راهی کار و یا درسهایشان می شوند، در نتیجه من می مانم و خانم صاحب.

از شما چه پنهان نمی خواهم در قطار آنهایی بیایم که دروغ می گویند و دشمن خدا و رسول اند، صاف و پوست کنده می نویسم، حتا قبل از آن که مریض شده و شامل لطف تمام اعضای فامیل به خصوص خانم صاحب بگردم، آنهم به اندازه ای که دست زدن به آب گرم و سرد را برایم اجازه ندهد، در خانه چندان آدم کاری نبودم به خصوص از وقتی که به ملک فرنگ آمده ایم که نه به چوب شکستاندن ضرورتی وجود دارد و نه هم به آب کشیدن و یا آوردن آن و یا هم برف پاکی، تقریباً در کار خانه هیچ حصه نمی گیرم، خانم صاحب هم به هیچ صورت نمی خواهد تا پای من به آشپز خانه باز شود، چون هر باری که من بنا بر ضرورت به آنجا سرزده ام، آنقدر خرابکاری از من سرزده است که فکر می کند هرگاه من از کنار ظرفها بگذرم، آنها خود به خود خواهند شکست.

خوب با این وضع روشن است که من می مانم و کمپیوتر و خانم صاحب و جمع و جور کردن خانه بعد از عبور لشکر مغول- من آگاهانه این کلمه را به کار می برم، زیرا وقتی در یک خانه ۵ مرد با سلاقی مختلف زندگی می

نمایند و تنها یک زن، آنهم زن افغان که می خواهد تمام زندگی اش را فدای آسایش فرزندان و همسرش نماید، خود می تواند حدس بزنید که آن جمع چگونه به مرور زمان از تنبل های زیر زرد آلو گذشته و به لشکر مغول استحاله می یابند. لشکری که از هر جا عبور می نمایند، به عوض خاک و خون آن لشکریان، بی نظمی، پراکندگی و ریخت و پاش در قفاء می گذارند. در چنین حالتی است که آن همسر مهربان شاید به رسم طعنه و چه بسا به مثابه یک نوازش غیر مستقیم آن جمله را به کار می برد.

خوب از این بحث که فکر می کنم زندگانی اکثر ما مردان افغان ساکن در غرب به خصوص آنهایی را که در سن و سال من قرار دارند، باز گو می نماید به امید آن که اندکی به خود آمده، یاد بگیریم که در کارخانه هم مفید ثابت شده "مردانه" شانه زیر کار خانه بدهیم، می روم به دنبال اصل مسأله:

بعد از روشن شدن کمپیوتر کهنه ام که بی شباهت به موتر های سرویس روسی مربوط ملی بس قدیم، نیست و بعد از هر چند دقیقه با صدا های خاصی گرم شدن و فعال شدن پکه اش را با چنان رسائی اعلام می دارد که همسایه ها می توانند بشنوند، نخست سری زدم به پورتال، بعد از ختم مطالب و مقالات پورتال، سری هم زدم به برخی از سایت هایی که احتمال نوازشم را از جانب آنها دارم، وقتی مطمئن شدم که کسی یادی از غریب الغریاء نکرده است، سری زدم به سایت چوچه های شیطان در روی زمین یعنی سایت "بی بی سی". خدا لعنت کند چوچه های شیطان را با نامی که بالای خود گذاشته اند، چه تا قبل از مشهور شدن این نام لعنتی آدم می توانست اسم خانم ها را "بی بی شیرین، بی بی کو، بی بی گل" و ده ها نام دیگر با "بی بی" پیوند بزند، مگر از وقتی که اینها سر زبانها افتاده اند تا به کسی بخواهی "بی بی ..."، قیل از آن مکمل بعد از "بی بی" بیاید، طرف می گوید من "بی بی سی" نیستم که هر چیزی را شنیدم راست و دروغ به خورد خلق الله بدهم.

در سایت چوچه های شیطان، یا بهتر است گفت دروغ خانه غرب، خبری توجهم را جلب نمود که در آن آمده بود: «مسعود ترشتوال، رئیس مؤسسات تحصیلات عالی در وزارت تحصیلات عالی افغانستان می گوید اعضای کمیسیون امور فرهنگی و دینی مجلس نمایندگان، به دلیل بحث بر سر کلمه دانشگاه با او درگیر شده و به او حمله فزیکری کرده اند.»

وقتی خبر را تا آخر خواندم از شما چه پنهان با وجود هوش کمی که من دارم و چه بسا به همان دلیل، یک حالت دوگانه برایم دست داد، حالت سرور و حالت ترس آنهم هم زمان. چون خودم نه داکترم و نه هم در آن رشته معلوماتی دارم، نمی خواهم زیاد در مورد چنین حالتی چیزی بنگارم، اما قول می دهم به کمک آنهایی که در چنین رشته هایی تحصیلات اختصاصی دارند، مطلبی یا مستقیم و یا هم غیر مستقیم تهیه و خدمت تان تقدیم دارم. در هر صورت سرور به خاطر آن که نفس مطالعه خبر که ایادی استعمار در درون دولت، دوباره به نشخوار مدفوع سالها قبل خود پرداخته اند، این خوشحالی را نوید می داد که دیگ توطئه استعمار به آخر رسیده که اینک کفگیر با ته دیگی های سوخته، می خواهد بازاریابی نماید، اما ترس به خاطر آن که، باز هم زمان جا به جایی مزدوران رسیده و استعمار تصمیم دارد از همین اکنون، آن تفاله ها را به مثابه غذای تازه در دهن نوکران خود گذاشته، آتش جدیدی را شعله ور بسازند. جدیت چنین اخبار و ترس ناشی از آن زمانی اهمیت می یابد که می بینیم جیره خوار ها در هر دو طرف، بدون معطلی شیپور جنگ را زده، بارش گلوله از جانب طرفین آغاز می یابد.

در ظاهر امر چند تن از "مجلس نمایندگان استعمار- ارتجاع - ووو" رئیس مؤسسات عالی وزارت تحصیلات عالی اداره مستعمراتی کابل را مورد مواخذه قرار می دهند که چرا به جای کلمه "پوهنتون" و "محصل" کلمات

"دانشگاه" و "دانشجو" را به کار برده اند، فرد مورد پرسش، پاسخ می دهد، پاسخش مورد قبول قرار نمی گیرد، دست اندازی آغاز می یابد.

گذشته از این که در کشوری که استعمار در آن فرهنگ "زور حق است" را می خواهد بر همه مردم بقبولاند، این نوع دست درازی ها و حتا مردن یکی دو نفر زیاد مهم نیست، و می تواند از جمله "عوارض جانبی" مشق و تمرین دموکراسی به شمار بیاید، می شود به این افراد "مجلس نمایندگان استعمار - ارتجاع ووو" پیشنهاد داد تا جهت رفع معضله سری به گذشته های نچندان دور زده، ببینند، مردم چگونه با نامهای بی مسما برخورد نموده اند.

مثلاً وقتی ما محصل بودیم- دهه ۵۰ هجری شمسی- از آنجائی که ما شاءالله برخی از دختران پوهنتون، چنان غلیظ آرایش می نمودند که "ب.ب." و "ک.ک." پیش آنها نیرنگ می زد، مردم به طعنه به عوض پوهنتون "فیشنتون" بر آن نام گذاشته بودند و حتا به دنبال افتضاحات جنسی بین دختران پرچمی و ازدواج های مصلحتی بین آنها پسوند زیبای "تون" پشتو با کلمه "پچق" نیز جمع می گردید و یا عکس آن بنا بر ظرفیت تعمیم پذیری پسوند مکانی زیبای دری "گاه" با زایش، نمایش، نشیمن، آسایش و ده های دیگر به مانند آن، چه می شود که حضرات و علیا مخدره های "مجلس نمایندگان- استعمار- ارتجاع ووو" قبل از آن که بر سر کله هم بپرند و همدیگر را خونین و مالین ساخته از پوهنتون "احمق تون" و از دانشگاه "جهل گاه" بسازند، هر دو کلمه را به صورت معکوس مورد استفاده قرار

بدهند یعنی به جای پوهنتون "دانش تون" و به جای دانشگاه "پوه گاه" به کار برده، جنگ و دعوا را خاتمه دهند!! این وطنفروشان باید این نکته را متوجه باشند مادامی که خود آنها بر روی اسم رسمی قانون اساسی که خود قانونیت شان را مرهون همان قانون می دانند، به عوض "ولسی جرگه" و یا "شورای ملی"، زیر نام "مجلس نمایندگان" که نه تنها چنین اسمی هیچ نوع مبنای قانونی ندارد بلکه می شود آن را با پسوند های، "استعماری- ارتجاعی، مرده گاوها، وطنفروشها وو" و صد های دیگر ترکیب نمود، عریده کشی نموده استخوان شکنی بین اقوام و ملیت های با هم برادر و برابر را دامن می زنند، هر کس در هر کجا هر چه دلش خواست، می تواند انجام دهد. و اما کوتاه سخن!

از تمام این قضیه چنین پیداست که باز هم استعمار می خواهد تنور جنگ زبانی را بین متکلمان این میهن بر افروخته و جوانان ما را هیمه و هیزم خشک آن بگرداند. بر ماست تا در چنین دامی نیفتاده، بر مبنای ضرب المثل معروف پشتو که گویند: "اول بچه بیار بعد اسمش را شیردل خان بگذار"

نخست کشور را از وجود بیگانگان پاک ساخته هستی و تمامیت ارضی آن را تضمین بداریم بعداً بر آن نام بگذاریم، نخست پوهنتون و یا دانشگاه را از وجود جهل استعماری و ارتجاعی پاک سازی نموده بعد نامی بر آن خواهیم گذاشت. برای ما این مهم نیست که مردم ما سرانجام کدام نامی را بر آنها خواهند گذاشت، مهم آن است که نخست آن را از خود ساخته و از زیر سیطره غیر برهانییم و به تعقیب رابطه منطقی بین ظرف و مظروف آن قایم سازیم، شاید در آن زمان راستی مردم تصمیم بگیرند که "دانش تون" بگویند و یا "پوه گاه".